

يادبود

مرحوم امينه پاكروان

استاد دانشكده ادبيات

ضمیمه مجله دانشكده

650



يادبود

مرحوم امينه پاكروان

استاد دانه كنده ادبيات

اسكن شد

مجلس یادبود

استاد فقید بانو امینۀ پاگروان

در دانشکده ادبیات

ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز ششم دیماه ۱۳۳۷ بمناسبت درگذشت شادروان استاد فقید بانو امینۀ پاگروان استاد دانشکده ادبیات مجلس یادبودی در تالار دانشکده ادبیات تشکیل گردید که در آن جلسه جمعی از آقایان استادان و کارکنان دانشگاه و گروهی از دانشجویان حضور داشتند. در آن مجلس بترتیب جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس محترم دانشکده ادبیات و آقایان دکتر لطفعلی صورتگر و دکتر عیسی سپهبدی استادان آن دانشکده پیرامون مکارم اخلاقی و سجایا و صفات حسنه و مدارج علمی و اجتماعی استاد فقید بیاناتی ایراد نمودند و سپس خانم صمیمی دانشجوی رشته زبان دانشکده ادبیات درباره زندگانی آن مرحومه شرحی بیان کردند و در خاتمه تیمسار سرتیپ حسن پاگروان فرزند مرحومه بانو پاگروان بمناسبت تشکیل آن مجلس از اولیاء دانشکده ادبیات و عموم حاضران در جلسه ابراز امتنان داشتند.

در این مجموعه که بضمیمه مجله دانشکده ادبیات انتشار می یابد، نخست متن سخنرانی هائی که در آن جلسه ایراد شده، و سپس ترجمه نطق خانم دوشس دولاروشفو کو و آقای پروفیسور والرادی رادو از نظر خوانندگان محترم میگذرد.

سخنرانی جناب آقای دکتر سیاسی

از خانمها و آقایان محترم که در این مجلس یادبود دانشمند فقید بانو امینۀ پاکروان شرکت فرموده اند کمال تشکر و امتنان را دارد. در آغاز این جلسه از حضار محترم استدعا میکنم با احترام آن شادروان يك دقیقه در حال قیام سکوت بفرمایند. (حضار قیام و يك دقیقه سکوت کردند.)

فوت بانو امینۀ پاکروان همکاران دانشگاهی او را بسیار آزردۀ خاطر و متألّم ساخت. با اینکه از این پیش آمد تأثر انگیز چند ماه میگذرد، هنوز غبار غم و ملال از خاطرها زدوده نشده است و علاقه مندان و دوستان او خود را هنوز عزادار میدانند. تشکیل این مجلس و اجتماع مادر اینجا دلالت بر همین معنی دارد.

حقیقت این است که مرگ استادان دانشمند چون این بانو و بانو فاطمۀ سیاح و رشید یاسمی و ملک الشعراء بهار و عباس اقبال و دکتر بهرامی و احمد بهمنیار و دکتر هوشیار و امثال ایشان ضربه شدیدی است که بر پیکر علم و ادب علی العموم و بر پیکر حوزه علمی ما یعنی دانشکده ادبیات و دانشگاه تهران علی الخصوص وارد میآید. این استادان که از دست ما رفته اند، در رشته های مربوط خود دانشمندانی کم نظیر و احياناً بی نظیر بوده اند، و بی مبالغه باید اذعان داشت که با فوت هر يك از آنان مقداری از نیروی معنوی ما کاسته شده و از بین رفته است. راست است که عناصر جوان بتدریج میآیند و جای گذشتگان را میگیرند، ولی چه قدر زمان لازم است و چه بسیار جوانان تازه کار باید بیایند و بمطالعه و تحقیق بپردازند تا از میان آنان افرادی کار آمد چون عباس اقبال و ملک الشعراء بهار یا امینۀ پاکروان بیرون آیند؟

مرگ البته پیش آمدی است ملالت خیز، ولی نمیتواند شگفت انگیز باشد. زیرا سر نوشت قطعی و تخلف ناپذیر همه افراد بشر بلکه همه موجوداتی است که نشو و نما دارند. انسان هم مانند نبات از مقام پست نیستی بیرون میآید، پابصره حیات و هستی میگذارد، مراحل مختلف زندگی را می پیماید، تا آنجا که قد علم میکند و باوج رشد و نمو میرسد

پس از آن وارد قوس نزولی میشود و راه دیار نیستی پیش میگیرد. حکیم فردوسی چه خوب باین معنی اشاره کرده آنجا که میفرماید :

«چو سروسهی کثر بگردد بباغ، بر او بر شود تیره روشن چراغ،
 شود بر ک پژمرده و بیخ سست سرش سوی پستی گراید نخست:
 بر آید ز خاک و شود سوی خاک، همه جای ترس است و تهمار و باک.»



تصویر مرحومه امینۀ پاکروان

حال که آغاز و انجام کار ما معلوم است، باید قبول کرد که ارزش و اهمیت زندگی

به کمیت، یعنی به درازی و کوتاهی آن نیست بلکه به کیفیت آن است، یعنی باین است که چگونه بر گزار شود و در طی آن آدمی چه آثاری و چه نام و نشانی از خود باقی بگذارد. زیرا آنچه در این دارفانی از ما باقی میماند، همین نام است. دست اجل خوشبختانه فقط بصورت جسمی ما میرسد و عنصر مادی ما را از بن بر میزند و بر باد میدهد، ولی نمیتواند معنویات ما را، نام نیک ما را - اگر انشاء الله آنرا تحصیل کرده باشیم - از میان ببرد و نابود سازد. وجود این معنویت یا این روح و بقای آن امری است مسلم، و بدیهی است که اگر روح را باین معنی بگیریم حتی مادی مذهبمان هم نمیتواند منکر وجود و بقاء آن باشند. مراد من از این مقدمه این است که بانو امینۀ پاکروان دارای زندگی بسیار شرافتمندانه بوده و آثاری گرانمایه و نامی نیک از خود باقی گذاشته است. از طرفی تألیفات او توجه مقامات عالی ادبی را جلب کرده و ارزش آنها مورد تصدیق و تأیید آن مقامات قرار گرفته است و از طرف دیگر اخلاق حمیده و صفات پسندیده اش او را در میان همگان و همکاران دارای مقامی بس ارجمند و ممتاز ساخته است. همه کسانی که بانو پاکروان را میشناختند و با او مصاحبت و معاشرت داشتند، شیفته و ارستگی و عفت و حجب و فروتنی او بودند و قلباً با و احترام میگذاشتند و او را میستودند.

من بیش از این تصدیع نمیدهم. همکاران ارجمند آقایان دکتر صورتگر و دکتر سپهری که با استاد فقید آشنائی نزدیک داشتند، درباره شرح حال و فضائل اخلاقی او بیاناتی خواهند فرمود، و دوشیزه پروین صمیمی احساسات خود و سایر دانشجویان را که از محضر آن استاد استفاضه کرده اند در اینجا عرضه خواهند داشت.

در پایان این مختصر لازم میدانم از ریاست محترم هنرهای زیبای کشور که این تابلو نفیس را بدانشکده ادبیات اهداء فرموده اند سپاسگزاری کنم. این تابلوی زیبا همیشه در دانشکده ادبیات ضبط خواهد شد و کمک خواهد کرد باینکه یاد صاحب ارجمند آن دردلهای همکاران اوزنده و جاودان باقی بماند. ضمناً بآزماندگان استاد فقید مخصوصاً بفرزند بر و مند او تیمسار سر تیپ حسن پاکروان تسلیت میگویم و بروح پرفتوح آن شادروان درود فراوان میفرستم.

سخنرانی آقای دکتر لطفعلی صورتگر

شایسته آن بود که در این محفلی که برای یادبود مرحومه امینه پا کروان تشکیل یافته است بانو صورتگر معلم این دانشکده که با آن مرحومه سالها مؤانست و همکاری علمی و ادبی داشته است، در باب اخلاق و روحیات آن مرحومه سخنرانی کنند. چون کسالت و تأثر ایشان از این ضایعه توفیق ادای این وظیفه را بایشان نمیدهد، ناگزیر بنده که یکی از شواهد اخلاق کریمه و نجات ذاتی و مهر و عطوفت سرشار آن مرحومه بوده ام کلمه ای چند بعرض بانوان و آقایان محترم میرسانم.

بانو امینه پا کروان از آن زنان نیک فطرت و بلند همت و پاکدامنی بود که نام آنها را در تواریخ میخوانیم. زیرا با همه دانشمندی و اطلاع سرشاری که بادیات فرانسه و آثار باستانی ایران داشت، و وقتش منحصرأً بتحقیق و مطالعه میگذشت، همواره عطوفت خویش را از دانشجویان و آشنایان دریغ نداشت و در زندگانی خدمت بخلق خدا و نیکوکاری و ارشاد جوانان دانشجو را شعار خویش ساخته بامهر و محبتی که از قلب کریم وی تراوش میکرد همه راشیفته خلق شریف و حیا و عفت اولین درجه خویش میساخت.

بخاطر دارم روزی بعلتی همسر من و همسر دانشمند محترم آقای دکتر عبدالله شیبانی استاد دانشگاه حفظ فرزندان خویش را در مسافرتی کوتاه از شمیران به تهران از آن مرحومه خواستار شده بودند و در راه اتومبیل حامل آنان دچار تصادفی شده و آن مرحومه را مجروح ساخته بود ولی این زن نیکوکار درد خویش را بکلی فراموش کرده و تا اطفال را بمادرانشان نرسانید برای معالجه جراحت خویش به پزشك مراجعه نکرد.

بانو امینه پا کروان هر چند از طرف دانشگاه مأموریت سرپرستی دانشجویان دختر را تعهد نمیکرد، ولی حسن خلق و تجربه و اطلاع و مهربانی سرشار وی او را مورد ستایش تمام همکاران و دانشجویان قرار داده بود و همه کس او را کدبانوی بزرگ دانشکده ادبیات میشناخت و نسبت باوستایشی که سزاوارچنین مقامی بود بعمل میآورد و از همین جهت من از طرف عموم همکاران و دانشجویانش بروح پاک و تابناک این کدبانوی دانشمند درود میفرستم و برای او اجر جزیل از درگاه خداوند بزرگ مسئلت مینمایم.

سخنرانی آقای دکتر عیسی سپهبدی

جان پرور است قصه ارباب معرفت رمزی پرو پیرس حدیثی بیا بگو

۱ - درس عبرت و چراغ حقیقت

مرور زمان و تجربه ایام ثابت کرده است که هر گاه طایفه انسان یا دسته ای از بنی نوع بشر یا گروهی از مردمان که بوظایفی مخصوص مشغولند براه غفلت و گمراهی بروند و بالمره از دریافت حقیقت و حکمت ازلی غافل شوند و بخود خواهی محض و خود فروشی گیرانند و در ظلمت کده کبر و خود پرستی مست غرور شوند و دورتر از وجود محدود خود چیزی نبینند و بدین ترتیب از شأن و منزلت انسانیت دور شوند ، خداوند متعال جل شأنه در سهای عبرت و چراغهای معرفتی فرا راه غافلان و ظلمت زدگان قرار میدهد تا بخود آیند و لختی بمنتهای مقصود و کمال مطلوب وجود و سر نوشت ازلی وابدی و شأن و شرف انسانیت خود بیندیشند.

اکنون دوسال است که پی در پی دست اجل ضربات مهلکی به پیکر جامعه علمی ما یعنی دانشگاه تهران، بالاخص دانشکده ادبیات خودمان ، وارد میسازد . دوسال متوالی است که در نیمه تابستان باربودن دوتن از بهترین و ممتازترین همکاران ما دو درس بزرگ در برابر چشمان دل و اندیشه ما قرار داده ، دوسال متوالی دوضربه عظیم نافوس و دوطنین بزرگ متساوی میخواهد ما را بخود آرد و هشیار سازد و براه نور و حقیقت و وجدان رهبری کند. از وقتیکه دکتر هوشیار ازین ما رفته است معیاری برای اندازه گیری میزان اجتهاد و کوشش و صمیمیت و وظیفه شناسی خودمان در راه تعلیم و تربیت و ارشاد معنوی جوانان این آب و خاک و وظیفه مقدسی که تقدیر آسمانی بدوش ما محول کرده است یافته ایم .

هم اکنون باز دست رفتن استاد فقید ارجمند بانو امینه پاکروان یک مقیاس و میزان دومی خداوند بماعطا کرده است که عیار وجدان و جوهر وجود خودمان و ثمره و محصول اجتهادات و کوشش خودمان را بسنجیم و تأمل کنیم .

خلاصه آنهایی را که با ارجتر وارزنده تر بودند از ما گرفت و جدا کرد، برای اینکه ما را بسر مشق ایشان الهام دهد و از تاریکی نفس بروشنائی روح و عقل قدسی هدایت کند و از غفلت بمعرفت بکشاند.

و اما در باب بانو امینه پاکروان باید اذعان و اعتراف کنم که در این مجلس و مقام و در این محفل شریف وظیفه‌ای که بر عهده حقیر محول گردیده، وظیفه ایست خطیر و سنگین، مسئولیتی است حساس و دقیق، زیرا پوشیده نیست که تنها هنرمندان و خلاقان زیبایی هنری؛ تنها صوفیان بحق و عارفان باسرار ازل، تنها کسانی که دیده ظاهر بینشان بنور باطن و بینش درون، بروشنائی چشم دل و جان حیات گرفته، میتوانند گوشه‌ها و زوایای حیات حقیقی انسانها و اسرار نهان ایشان را دریابند و بخلعت زبیده شعرو فصاحت بیارایند و یا با قلم سحرانگیز خود روی پرده نقش کنند و یا بالحن و آهنگی موزون و دلنشین وصف و تقریر نمایند. چه افراد و اشخاص ممتازی که بزعم خواجه عارفان ازین سراچه بازچند و ازین مقام مجازی سفر کرده و بنز هتگاه عوالم حقیقت و معنی مشرف گردیده‌اند هزار سر نهان در دل دارند که بینندگان عادی از ادراک حقیقت آن قاصرند. آنان که از خامی و تیرگی این خاکدان رخت بیرون کشیده، بیختگی و تابندگی عوالم ملکوت گرائیده‌اند، هزاران گوهر و لؤلؤ پر بها در گنجینه خاطر ذخیره دارند، که خام طبعان و تیره بختان این عالم پر کدورت و ظلمت کده پر آلام را بدان گنج‌های بیکران راهی نیست. بهر تقدیر این حقیر را بر حسب وظیفه وجدانی چاره‌ای نیست جز آنکه بقدر وسع مشرب و استطاعت خود و میزان دریافت ناقصی که از حقیقت دارم باختصار پرده از چهره نورانی یعنی حیات حقیقی همکار گرانمایه خود بردارم که شاعر عارف فرمود:

«قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس» و باز جای دیگر بنحو اعجاز میفرماید.

«که قدر گوهر یکدانه گوهری داند»

این حقیر یقینم حاصل است که بانو امینه پاکروان در سفر روحانی راه طولانی پیموده و بمقام معنوی و انسانی بلند پایه‌ای رسیده بود. بنا بر این غرض این نیست که بدانیم

چه خورد و چه پوشید و چگونه زندگی کرد . بلکه مقصود اینست که دریابیم آن بانوی ارجمند و آن روح پاک طی گذرگاه عمر چه سرمایه‌های معنوی اندوخت و چه ثمره‌ها و خاطره‌های گرانبها باقی گذاشت . می‌خواهیم بدانیم که منتهای مقصود و کمال مطلوب او از زندگی گانی چه بود ؟ در برابر این استفهام بزرگ دل انسان بحقیقت می‌لرزد ، و نمیداند از کدام جهت و از چه طریق بمحراب نورانی ذوق و تفکر و اندیشه نفس مستعد و منزهی که بیایمردی و همت ، باقوت اراده و استقامتی خلل ناپذیر در پرتو ریاضی عشق ، بشهبال محبت تمام عیار ، از تنگنای قفس ناسوت پیرواز در آمده بفرابخای قدس لاهوت و بدروازه نزهتگاه روضه ملکوت نائل گردیده ، از ظلمات عمیق و بی انتهای نفس اماره بیرون جسته ، بروشن‌سرای ساحت نفس ناطقه راه یافته و از برکات عقل قدسی و فیوضات درگاه ازلی مستفین و مستغنی گردیده ، رخنه کرده و راهی بیابیم . همینقدر بساید اذعان کرد که در نزد چنین ارواح و اندیشه‌ها هر گونه اقدام و عمل بلکه هر «ژست» و حرکت هر چند ظاهراً خرد و بیمقدار باشد ، سرشار و ممتلی از معنی و حقیقتی است گرانبها ، و بدون تردید از محرك باطنی عمیق و منبع عواطف شریف آدمیت و انسانیت و تقوی و پارسائی و خیر و برکت و بشردوستی و رحمت و شفقت سرچشمه گرفته است . بدینسان اگر باریده حقیقت بین‌نگریم ، درسجیه و منش بانو امینه پاکروان صفات و ملکات ممتازی میتوان یافت که از حد توصیف بیرون است و در حیات حقیقی یعنی حیات معنوی این بانوی ارجمند آثار و اعمال پر معنی یافت میشود که نمیتوان بشماره در آورد . این حقیر بمقتضای فرصت و مقام بذکرد و سه نمونه مهمترین و برانزنده ترین آنها می‌پردازم تا شاید مختصری از حق فضیلت آن مرحوم جلیل ادا شده باشد و مادر پیشگاه وجدان خجل و شرمنده نمانده باشیم .

۲ - شرح مختصر زندگانی

بانو پاکروان در سال ۱۸۹۰ میلادی مطابق با سال ۱۲۷۰ شمسی در شهر اسلامبول متولد شد . پدرش مرحوم میرزا حسن خان پسر عموی مرحوم مشیرالدوله بزرگ دارای سمت سیاسی در ترکیه بود و ضمن مسافرت‌های خود با خانم مکرمه‌ای از طبقه اعیان و اشراف دربار امپراطور (ماکسی میلین) اطریش در شهر وین ازدواج کرده بود . چون پدر خانم

پاکروان در سن ۳۲ سالگی بر حمت ایزدی پیوست، امینه و خواهرش تحت تکفل و تعلیم و تربیت مادر قرار گرفتند و چون مادرشان اهل فضل و ادب بود ایشانرا در شهر پاریس بهترین وجهی تربیت نمود. بنحوی که زبانهای متعدد اروپائی، فرانسه و آلمانی و انگلیسی را فرا گرفتند، خاصه امینه که ذوق سرشاری برای مطالعات تاریخی و ادبی و هنری داشت بزودی دارای تحصیلات و فضائل کم نظیری شد. امینه در سال ۱۲۸۸ در سن ۱۹ سالگی با آقای فتح الله پاکروان قنصل ژنرال ایران در اسلامبول ازدواج کرد و ثمره این ازدواج يك دختر بسیار عزیز بود (پری دخت) که در غنوان جوانی بدرود حیات گفت و مادر حساس رقیق القلب را تا آخر عمر داغدار ساخت و دیگر فرزند ذکوری بنام حسن که پس از فوت پری دخت مرکز تعلق و تفکر و تربیت مادر گردید و تحصیلات بسیار درخشانی در فنون متعدده نمود و اکنون یکی از براننده ترین و فاضل ترین افسران ارشد ارتش شاهنشاهی میباشد. حسن برای مادر نه فقط يك فرزند پر افتخار بود، بلکه يك دوست يك رفیق و يك مشاور صدیق در کلیه امور. مادر، در تألیفات و نوشته های خودش نیز با فرزند مشورت می کرد و از ذوق او استفاده مینمود.

بانو پاکروان در سال ۱۳۱۲ از اروپا بتهران آمده و در ایران متوطن گردید و از همان سال در دربار اعلیحضرت فقید شرف حضور و احترام یافته، مأمور تعلیم زبان فرانسه بوالاحضرتین شاهدخت ها و چند تن از شاهپورها گشت و در این خدمت بحدی صداقت و خلوص و حوصله و صفا بخرج داد که محبوب قلوب همگان شد و معاشرت او با والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی بدرجه دوستی و محبت تمام عیار رسید، تا جائیکه در زمانهای اخیر باشاره والاحضرت و اجازه اعلیحضرت همایونی چند سالی هم تعلیم و تربیت والاحضرت شهنواز پهلوی را نیز بعد از مشارالیه ها و گذار نمودند و در این خدمت نیز منتهای خلوص را بخرج داد و از بوثه امتحان سرافراز و سر بلند بیرون آمد.

۳ - خانم پاکروان در خدمت دانشگاه

بانو پاکروان از سال ۱۳۱۳ بخدمت دانشگاه تهران در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی در آمد و مدرس تاریخ هنرهای زیبا شد و تا زمان وفات که در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ مطابق

با دوشنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۳۷ در قلمک اتفاق افتاد؛ لحظه‌ای ودقیقه‌ای از این خدمت تعلیم و تربیت جوانان این آب و خاک فروگذار نمود. بانوی مرحومه در رشته تخصصی زبان و ادبیات فرانسه و در مؤسسه زبانهای خارجی وابسته بدانشکده ادبیات نیز صاحب درسهایی مختلف فرانسه و درس آلمانی بود. در این وظیفه درخشان باید اذعان کرد که بانوی کر و ان سر مشق وظیفه شناسی و محبت و ادب و اراده و همت خلل ناپذیر بود. و برای اینکه مزاحم فرزندان خود نباشد، و استقلال روحی داشته باشد، در خانه محقر و باصفائی بطور منفرد زندگی میکرد و کاشانه او خانقاه مصفای اهل حقیقت بود. دانشجویان نیز بی‌ریا میتوانستند حضور ایشان شرفیاب شوند.

۴- بانو امینه پا کر و ان در جستجوی حقیقت

مبنای تربیت و پرورش روح بانو امینه بر اساس «هومانیسم» حقیقی یعنی دریافتن راز حقیقت و سر نوشت انسان کامل استوار بود. در آئینه تاریخ، در کتاب دین و معرفت، در سر کلاس، در معاشرت با دوستان، در سفرهای طولانی و ثمر بخش خود همه جا در جستجوی حقیقت و ایده آل گم شده خود گام برمیداشت. و در این راه، یعنی در راه ادراک و دریافت شأن و منزلت انسانی و حیات حقیقی و آزادی و آزادیگی بمقامات بلندی رسیده بود. چنانکه صورت نورانیش مظهر نور و محبت و معرفت گردیده و همه را از پرتو وجود خود اشراق و احیا مینمود. در این سنوات اخیر زمزمه باطنی و ذکر خفی روح بزرگوار آن مرحومه بفحوای این مزمور ۲۳ از کتاب آسمانی زبور داود پیغمبر بود که باخدای خود چنین استغاثه و راز و نیاز مینمود:

«خداوند شبان من است، محتاج نخواهم شد. در مر تعهای سبز مرا میخواست باند، بکنار آبهای راحت و آرام مرا میگرداند، جان مرا زنده میکند و مرا بسبب اسم خود در طریقه‌های راستی هدایت میفرماید. بارالها، اگر چه بدره سایه مرگ راهی شوم از بلا نخواهم ترسید چون که تو بامنی. چو بدستی تو و عصای تست که مرا تسلی میدهند. سفره را برایم پیش روی دشمنانم آراسته میسازی و سر مرا بروغن خوشبو آغشته میکنی و آرایش میدهی و کاسه‌ام لبریز است. بتحقیق در تمامی روزهای عمرم حسنات و رأفت بمن ارزانی خواهد

بود و بطول ایام درخانه خداوند سکونت خواهم گزید»

۵ - بانو پاکروان در طریق ثمر بخشی و نگارش و فعالیت ادبی و هنری

بانو پاکروان طی کاربرد دانشگاهی خود چند اثر ممتاز ب زبان فرانسه تحریر و تألیف نمود که اولین آنها بعنوان *Le Prince sans histoire* شاهزاده بی سامان مشمول یکی از جوایز معروف ادبی فرانسه بنام ریوارول (¹Rivarol) گردید. اثر دوم شرح احوال و سلطنت آغا محمد خان قاجار سرسلسله دودمان قاجاریه است ب زبان فرانسه. دیگر آثارش در ژورنال دو تهران چاپ شده و سخنرانی های بسیار جالبی نیز در انجمن فرهنگی ایران و فرانسه در باره جنبه های تاریخی و باستانی شهرها و قصور ایران نموده است. شرح و تفسیر آثار آن مرحوم در این مختصر گنجایش ندارد و موضوع مقاله مفصل دیگری خواهد بود. در اینجا یاد آور میشود که آن مرحوم در سال آخر عمر مسافرت بسیار قابل توجهی برای معرفی آثار نقاشی ایران در تمام پایتخت های اروپا نمود و از طرف اداره کل هنرهای زیبای کشور مأموریت یافته بود که مبلغ و مفسر هنر ایران در اروپا بشود. ضمن این مسافرت طولانی و پیرزحمت بانو پاکروان آخرین رمق حیاتی خود را بپای افتخار ایران خرج نمود و بازبانهای فصیح آلمانی، فرانسه، وانگلیسی مزایای نقاشی ایران را باروپائیان معرفی نمود و این آخرین و درخشانترین فعالیت ذوقی و ملی ایشان محسوب میگردد. علاوه بر آنچه ذکر شد، بانو پاکروان دارای فضائل باطنی عمیقی بود و در انجام وظائف انسانی و خدمت بخلق و همچنین انجام وظائف ملی و تربیتی اقدامات و فعالیت های بیشماری داشته است که آثار آن اگر ظاهر نیست، محققا و مسلما در قلوب و ضمائر بسیاری اشخاص مانند عالیتین و درخشنده ترین خاطره محبت و بشردوستی ثبت و مضبوط است.

بدین ترتیب اگر منحنی عمر و حیات بانو امینه پاکروان را با نظر اجمالی مطالعه کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که زندگانی او روشن و فصیح، پرمعنی، پرحاصل، افتخار آمیز و ثمر بخش بوده و از حیث تابندگی و فیض بخشی بی منت و بیدریغ میتواند سرمشق

کامل وزینده‌ای برای همه ماها باشد. خلاصه بانو پاکروان بحقیقت پاکزاد و پاکدل و پاکروان بود بدانسان که ملای روم مولانا جلال‌الدین شمس‌العارفین و قدوة الموحدین علامت پاک‌کی و پاکزادی را در در یای غم فرو رفتن و فروشته شدن میدانند و میفرماید:

از نور پاک چون زاد او باز پاک خواهد

و انك از حدث بزاید او را پلید باید
اما چو قلب و نیکو مانده اند با هم
پیش چراغ یزدان آنرا گزید باید
بر دل نهاد قفلی یزدان و ختم کردش

از بهر فتح این در درغم طپید باید
ما برای العین ملاحظه و مشاهده میکنیم که بانوی مکرم و استاد فقید ما در کوره غم سوخته و جوهر ذاتش صافی گردیده بود و اکنون فارغ از جلد خاکی در حیات ابدی جان‌ها در جوار حق منزّه و پاکیزه زیست میکند و از عالم غیب چشم محبت بسر نوشت همگی ما و فرزندان محبوب و دانشجویان عزیز خود دوخته دارد و باز هم از حمایت مشفقانه و نوازش مادرانه و رهبری عارفانه و عاقلانه مادر یغ نخواهد داشت و ما هم همگی یکدل و یکزبان در سکوت قلب و صفای باطن بالسان الغیب شیراز هم آواز شده بروان پاک او درود می‌فرستیم و بدو پاسخ میدهیم:

المنة لله که در میکند باز است
زان رو که مرا بر در او روی نیاز است
خمها همه در جوش و خروشد ز مستی
و ان می که در اینجاست حقیقت نه مجاز است
از وی همه مستی و غرور است و تکبر
وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است
شرح شکن زلف خم اندر خم جانان
کوته نتوان کرد که این قصه دراز است

بر دوخته‌ام دیده چوباز از همه عالم
تا دیده‌م من بر رخ زیبای تو باز است
در کعبه کوی تو هنر آنکس که بیاید
از قبله ابروی تو در عین نماز است

خطابه دوشیزه پاینده صمیمی

دانشجوی سال سوم زبان و ادبیات فرانسه

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا
کاروانی رفت و عزیزی را با خود برد . آتشکده‌ای که سالها آتش عشق در دل‌های
مشتاقان می‌افروخت خاموش شد. خورشیدی که سالها پرتو محبت و صفا بجانها می‌داد غروب
کرد . دیگر شب چراغ شبهای ظلمانی ما درخشندگی ندارد . دیگر شمع دل افروز جمع
ما از تابندگی افتاده است .

کاروان مرگ عزیز ما را با خود برد ... دیر بازود آهنگ و حشمت برای این کاروان در گوش
همه زندگان طنین افکن خواهد شد. اما هستند کسانی که هرگز مرگ و نیستی را بسوی آنان
راهی نیست. **بانو امینه پاکروان** در زمره این زندگان جاوید است. او نمرد زیرا نامش
با حروفی برجسته در اذهان مانقش بسته . دریغ است کسی را در عداد مردگان یاد کنیم
که در دل‌های دوستداران بشمارش همواره زنده و پاینده است.

بانو امینه پاکروان يك انسان بمعنی واقعی کلمه بود. او هرگز زندگی خود را
بهدر نداد و لحظه‌ای از کوشش و تلاش خستگی ناپذیر خود باز نایستاد . اگرچه بر اثر
همین زحمات مداوم جان خود را زودتر از آنچه که باید از دست داد، ولی کاخی رفیع از نام
يك بهر خویش ساخت که از گذشت روزگار آسیبی نخواهد دید .
آری، آنکه شد زنده جاوید کجا می‌میرد.

امینه پاکروان دیگر در بین ما نیست. صورت مشعشع از نیکی و صحبت او در کلاس
درس ما را دلشاد نمیکند. آه که چقدر دنیا بی‌وفاست . چقدر زود ما را از وجود گرانبهای او
محروم کرد .

بانو پاکروان که با ۲۴ سال تدریس در دانشکده ادبیات خاطرات خوشی برای
همکاران و شاگردانش باقی گذارد ، در سال ۱۳۷۰ در اسلامبول بدنیا آمد. تحصیلات خود را

بطور عمیقی در ادبیات و هنرهای زیبا و تاریخ و جغرافی نزد مادر دانشمندش بیابان رسانید. مطالعات عمیقی نیز در باره تاریخ ایران و هنر معماری داشت و به چهار زبان فرانسه، انگلیسی ایتالیائی و آلمانی تسلط و آشنائی کامل داشت. در ۱۹ سالگی ازدواج کرد و ثمره این ازدواج دختر و پری بودند که بتربیت آندو صادقانه همت گماشت. او مادری فداکار بود.

ارزش و شهرت فراموش نشدنی او بین دوستان و شاگردانش بخاطر چهار شاهکاری است که از خود بجا گذاشته است این چهار کتاب که بزبان فرانسه نوشته شده اند عبارتند از: **آغا محمد خان قاجار، عباس میرزا، چهارمین نسل، شاهزاده گمنام**. قهرمانان کتابهای او مظهر اراده یعنی مشخص کننده شخصیت بانو امینه پا کروان هستند. کتاب شاهزاده گمنام او در سال ۱۹۵۱ موفق به گرفتن جایزه **Rivarol** شد و یکی از منقدین فرانسوی بنام **Emile Henriot** در باره این کتاب چنین اظهار داشته است: من برای اینکه بتوانم انتقادی راجع باین کتاب کرده باشم یکدور آنرا خواندم ولی ایرادی ندیدم، برای بار دوم خواندم و تنها انتقادی که توانستم بکنم این بود که من کمال زبان فرانسه را در این کتاب یافته ام. این کتاب مورد توجه خاص اعلیحضرت نیز واقع شد. او از دوستان صمیمی و بسیار نزدیک اعلیحضرت و والاحضرت شمس بود. مدتی نیز مربی والاحضرت شهنواز بوده است و اساساً علاقه عجیبی نسبت به خاندان سلطنت ابراز میداشت. او عاشق طبیعت و سخنان زیبا بود. طرز بیان کامل او مازاد گفتارهایش مسحور خودمی کرد. صدای او برای ما مثل آهنگ موسیقی دلنواز بود. کلمات موجز و واضح او را در نوشته هایش به مرواریدی که در زیر آبی شفاف می درخشد میتوان تشبیه کرد.

ما دیگر ملایمت و زیبایی کلمات دلنشین او را نخواهیم شنید. صدایش دیگر در ما اینهمه عشق و محبت را بیدار نخواهد کرد. ما دیگر در موقع غم و اندوه نصایح تسلی بخش او را نخواهیم داشت، اما نه، مثل اینکه هنور صدای او در گوش ما طنین انداز است. مگر میشود باین زودی صدای پر از محبت و شفقت او را فراموش کرد؟

او همیشه بشاش و خوشحال بنظر میرسید. او باتمام ناکامی هایش، با تمام شکستهای که خورده بود، با اینکه دختر ۲۰ ساله اش در عرض سه روز در غنوان جوانی از

دست داد، پیوسته می‌خندید. زیرا عقیده داشت که انسان نباید با اظهار تألم خود دیگران را ناراحت کند. دوستان زیادی داشت چون در دوستی ثابت قدم بود. همه نزد او راز دل می‌گفتند و او آنها را هدایت میکرد. از فضل فروشی و چاپلوسی نفرت داشت. علاقه عمیقی به حیوانات داشت و میگفت حیوانات بما خدمت میکنند پس ما که عقل داریم، ما که ادراک و فهممان بیشتر از آنهاست، باید از آنها نگاهداری کنیم. آنها زیر دست مایندو احتیاج به کمک ما دارند.

علاقه مفراطی بتدریس داشت و میگفت تنها وظیفه استاد درس دادن نیست، استاد باید دوست و رفیق شاگرد باشد. جوانان مراحل سخت زندگی را طی میکنند و شور و حرارت جوانی آنها مانع بروز عقل آنهاست پس احتیاج به راهنمایی بزرگتری دارند و این استاد است که میتواند شاگردان را هدایت کند. زیرا اوست که میتواند روحیات شاگردش را درک کند.

وی دوستدار شاگردانش بود و علاقه عمیقی او را به شاگردانش متصل میکرد. ما شاگردان پیوسته نهایت ادب و تواضع را نسبت به او روا میداشتیم. خاطره بانو امینه پا کروان همیشه و همه جا زنده خواهد ماند. ولی این خاطره دردناک شده ادبیات، در کلاس درس، آنجائیکه ما بنام دانشجو افتخار داشتیم که از محضر او استفاده کنیم بیشتر از همه جا حفظ خواهد شد. او با مناعت طبع و خوی ملایمش چنان ما را مجذوب خود کرده بود که با جان و دل در کلاس درسش حاضر میشدیم زیرا او را بانویی وظیفه شناس و علاقمند بکار خود میدیدیم. امسال ما از تمام این خوبیها محروم هستیم. ما دیگر او را ملبس به رنگ خاکستری که نشانه‌ای از خوی ملایم او بود بر روی صندلی نشسته در حال صحبت نمیبینیم. امسال در پی گمشده‌ای میگردیم و پیوسته در جستجویش هستیم. هنوز نمیتوانیم باور کنیم که او در میان ما نیست. و ما را ترك كردو بسرای جاودان شتافته.

امسال پرده غمی دل‌های ما را فرا گرفته و او نیست تا این پرده غم را از دل‌های ما بردارد اما اگر او اکنون در بین ما نیست، اگر او ما را تنها گذاشته ولی خاطره او هرگز از خاطر ما محو نخواهد شد. زیرا کمتر خاطره بزرگان و خوبان را فراموش میکنند. ما

فرزندان او بوده ایم . پس چگونه اورا فراموش کنیم ؟ صورت زیبای ملکوتی او از مقابل دیدگان قلب ما بیرون نخواهد رفت و صدای دلنشین او پیوسته در گوش ما طنین افکن خواهد ماند. زیرا :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

بنا بدعوت انجمن «فرانس ایران» بمنظور تجلیل از مقام علمی مرحومه خانم پاکروان در دهم مارس ۱۹۵۹ دوشخترانی توسط مادام دوشی دولا رشفو کو و آقای پروفسور والری رادو در سالن مجمع بین‌المللی پاریس ایراد شد که ترجمه آنها در ذیل از نظر خوانندگان محترم میگذرد .

۱ - سخنرانی خانم دوشی دولا رشفو گی

ترجمه آقای ضیاءالدین دهشیری

آقای سفیر کبیر

برای من موجب بسی افتخار و شادمانی است که امشب بنام دو کشور فرانسه و ایران و بمناسبت انتشار کتاب بسیار عالی و زیبای یکی از هموطنان شما ، خانم امینه پاکروان ، از شما پذیرائی نمایم . خانم پاکروان در میهن شما نامی بزرگ دارد و فرزند او تیمسار پاکروان را همه میشناسند .

مسرتی را که از بركت زیارت جناب شما و نیز شخصیت‌های برجسته ایرانی: جناب آقای تفضلی و بانو آقای هویدا بمن دست داده مدیون خانم Helleu ، دبیر کل انجمن میباشم . زیرا معظم لها نسبت بمن ابراز حسن نظر فرموده و مرا لایق اظهار نظری کم و بیش قاطع در باب يك رمان دانسته‌اند . مقالات ایشان در هیئت قضات ادبی مرا وادار نمود که هر ساله قریب دو یست نظریه انتقادی در باب رمانهای مختلف اظهار کنم . بهر صورت با کمال اخلاص و صفا آنچه را در باب رمان « نسل چهارم » اثر خانم امینه پاکروان بفکرم میرسد هم اکنون بیان خواهم داشت :

خانم Helleu بخاطر دارند که من در سال ۱۹۵۴ از میهن فیلسوف و شاعر بزرگ سعدی ، مانند دوستان دیگر ، پروفیسور Boutry و دکتر کلودلاروش و همچون کسانی که سابقاً چندی در طهران اقامت کرده اند نظیر پروفیسور پاستور والری رادو مشغوف و مفتون باز گشتم . پروفیسور اخیر الذکر بخصوص هنگام اقامت در طهران ساختمانهای جدید انستیتو پاستور را افتتاح نمود . آقای آلبر کا کو ، رئیس دانشمند ما و آقای پروفیسور

هانری ماسه که مع الاسف امروز در اینجا حاضر نیست، و آقایان پروفیسور کوربن و ژان پوزی که پژوهندگان عالیقدری بودند و بسیاری دیگر هنگام بازگشت از ایران مستغرق شور و نشاط بودند.

از زمان مسافرت **شاردن و گوبینو** و شاعری **بیرسکو آنادو نوآی** که هرگز بایران سفری نکرده ولی بخاطر آن شعرها سروده تا بامروز سرزمین ایران نظر نویسندگان زبان فرانسه را بخود جلب نموده، حس کنجکاو ما را برانگیخته و دورنمای دل‌انگیز خود را بمانشان داده است. هر کدام از ما اگر در عالم واقع هم شاهد نبوده، دست‌کم در جهان رؤیا گنبد‌های لاجوردی مساجد صفاغان، و سرخ گل‌های شیراز و میناکاری‌های بی‌همتائی را که مظهر مراحل و سوانح زندگی گمانی‌یاران عمامه برس و مخدرات جوان جامه‌ابریشمین دربر و صندوق‌های مرصع و اسبان کبود قام افسان‌دان‌انگیز آنان می‌باشد مشاهده نموده‌است. دانش و حکمت پورسینا، شعر فردوسی و سعدی و عمر خیام، و دردورانی‌های اخیر، درمان اعجاب‌انگیز و خارق‌العاده «**بوف کور**» اثر **صادق هدایت**، بکشور ما ارمغان آمده و مردمان میهن ما را مسخر خود نموده و امروزه نه تنها تجسم و ارائه منازل کهن سال و گلزارهای سرزمین ایران، بلکه داستان دل‌انگیز و پراز تمائیل و خلاصه کلام، درام موسوم به «**نسل چهارم**» بجانب ما فراز می‌آید.

ما را بخت مسعود یآوری کرد و خانم پا کروان را در طهران زیارت نمودم و لطف کلام و ضمیر پر نشاط او سراسر وجودم را بزیر سیطره خود آورد.

وی در طهران بعالم وجود گام نهاد، مادر بزرگ او بانوئی فرانسوی بود، این رمان‌نویس پرورده محیط تألیف و تصنیف بود، پدرش و همسرش از سیاستمداران بودند. و او خود نیز بدین ترتیب مجال و موقع مناسب برای سیر و سفر در کشور ترکیه و مصر و اتریش و آلمان و لیژ و پاریس را بدست آورد.

خانم پا کروان در دانشکده ادبیات طهران، معلم زبان فرانسه و تاریخ هنر بود. این بانوی ایرانی مستقیماً بزبان فرانسه تألیف و تصنیف میکرد. وی دارای اطلاعات و تربیتی پر دامنه و شگفت‌آور بود و بزبان‌های انگلیسی و آلمانی و ایتالیائی نیز تکلم مینمود.

دوسال پیش ، بهمهراه هیئتی که مأمور نمایش آثار مینیاتور ایران در انگلستان وهلاند واتریش وسوئیس بودند، سفر کرد ودر باب هنر مینیاتور ایران سخنرانی هائی ایراد نمود. ولی دریغا که پيك اجل ، درماه ژوئيه ۱۹۵۸ ، در طهران بسر اغ وی آمد .

تصنیفات اوشامل مجلدات گوناگون است بدین شرح :

«شاهزاده ناکام» که برنده جایزه ریوارول گردید . «آغا محمدخان» که از طرف انستیتوی ایران وفرانسه بچاپ رسیده است . «طهران کهن» «قزوین پایتخت از یاد رفته» ، «عباس میرزا» این کتاب بیوگرافی دردست چاپ میباشد .

«نسل چهارم» که امروز عصر درجزء انتشارات Corrêa از چاپ بیرون آمده کتابی مشحون از لطف وافسون است ومن خود حتی نتوانستم از مطالعه آخرین سطور آن دیده برگیرم .

فصل اول این کتاب دارای عنوانی بسبك «گوته» میباشد ولی گوته خود این عنوان را از واژه شرقی «دیوان» اخذ کرده بود .

در این کتاب ملاحظه میشود که غلامعلی خردسال در بلژيك تحصیلات خود را در پرتو كمك جدۀ كهن سال خود شاهدخت (شوكت السلطنه) انجام میدهد ، در اینجا ایران و كوهساران وغروبهای آفتاب وكاروانهای آن مجسم گردیده است ورفیقان غلامعلی چشم بردهان او دوخته وبدین توصیفات شكر بارگوش فراداشته اند .

وقتی غلامعلی دانشجو ناگزیر بر اثر فقدان پول تحصیلاتش را که درباریس ادامه میداد ناتمام میگذازد ، بسیاری از محافل ومجامع شگفت انگیز ، از محافل ادبی تامجالس ولگردان پایتخت را دیده است . وچون بایران فراخوانده میشود ولینعمت خود ، یعنی جدۀ صدسالۀ خود را که بصورت صنم ومعبودی با گذشته مرموز و غم انگیز و پر جلال است ، می بیند . نویسنده کتاب برای ما حکایت میکند که این پیر زال از مرگ هراس داشته ، زیرا چه بسا رازهای نهانی با مرگ او در دل خاك مدفون میشده است .

ما اینك بهمهراه غلامعلی در محیط كاخی نزدیک طهران مستغرق گشته ودر عمارات تابستانی ، زیر زمین ها ، بآسایش پرداخته ایم وساختمان خاصۀ بانوان یعنی « اندرون»

وحتی « بیرونی » متعلق بخارجیان را بازدید میکنیم. عمارت بیرونی مخصوص پذیرائی مردان بوده ، لاجرم حوضخانه‌ای که در آنجا جویباری طراوتبخش روان بوده نیز بدین امر اختصاص داشته است .

من از سر گذشت پستی و بلندبهای زندگانی این آقای جوان که از دودمان و تبار خود جدا مانده و همه خویشان و یاران بر اثر کدورت‌های خانوادگی او را بی پشت و پناه نهاده‌اند، داستان نمیزنم . . . و سر آن ندارم که آنچه را خانم پا کروان برشته داستان درآورده است برای شما بازگویم ، ولی میخواهم جنبه‌های فکری پروست را که در آثار و ذوق و قریحه اودیده میشود و مخصوصاً در توصیفات او از اجتماع کهن طهران مشهود است یادآور شوم . ما در این داستانها شاهد همسران لال ، دختران جوان زیبا و گل‌اندام ، و آزاده‌تر از آن همسران میباشیم . دلالان و واسطه‌ها در پیرامون خاندانهای بزرگان پروانه صفت می‌گشتند تا گهرهائی بکف آورند و خدماتی بگزارند . ما قدم بجهانی میگذاریم سراسر اسرار که هرگز قادر نیستیم بازیگران آنرا از یاد ببریم . این کتاب سندی است شاهکار اعتدال و اندازه نگهداری .

آدمی در این کتاب انس و الفتی بسیار لطیف و دل‌انگیز نسبت بایران ، و بگذشته نزدیک آن در خود حس میکند ، زیرا ایران سه هزار ساله ، ایرانی که سرشار از تمدنهای گوناگون است ، سرعت تحول می‌پذیرد و ما باید از این رمان نویس بخاطر اینکه سیمای نسلی را که در حال گذراست ترسیم و توصیف کرده سپاس بگزاریم .

من بهمین جهت از اینکه توانسته‌ام شب در حضور جناب شما ، بهمه کسانی که دعوت انجمن ایران و فرانسه را پذیرفته اند کتابی را یادآور گردم که اثر خامه خانم امینه پا کروان است و از نظر کمیت بی نظیر و پیوند فرهنگی نوینی بر پیوندهای فرهنگی موجود میان ایران و فرانسه می‌افزاید خود را سعادتمند می‌یابم ، زیرا این کتاب داستانی است بزبان فرانسه شیوا و دلپذیر در باب کشوری محبوب و مورد اعجاب و تحسین مایعنی در باب کشور ایران .

۲ - سخنرانی آقای پروفیسور والری رادو

عضو فرهنگستان فرانسه

ترجمه آقای ضیاءالدین دهشیری

کتاب «نسل چهارم» بقلم خانم امینه پاکروان اخیراً از طرف بنگاه نشریات کورآ بچاپ رسیده است. مردم ایران بحق از این اثر برجالات وشکوه مند ادبی کد بدست یکی از آنان نگارش یافته وبعلالوه بزبان فرانسه میباشد برخوردار میبایند .

این رمان زیبا که بتمام معنی اصیل وبدیع وسراسر صحایفش مشحون از روح شاعرانه وتألّمات روحی وتمنای دیدار وطن است ، رشحه کلاک بانوئی ایرانی میباشد که تاروپود وجودش بخاطر ایران در ارتعاش واهتزاز بوده ودرعین حال سرزمین فرنگ را بخوبی میشناخته است .

سرگذشت این کتاب بسیار ساده است: جوانی ایرانی را برای تحصیل و کسب تعلیم وتر بیت بفرنگ فرستاده اند .

این جوان اینک در محیط تحصیلی ومیان آموزشگاهیان بلژیک بسر میبرد، وجذبه و افسون عالم پراسرار میهن خود وعموم امور اعجاب انگیز سرزمین پارس با کوهساران کبود قام وبنفشه های آنرا که بکردار سنگهای گران بها و در و گوهر است ، بشیوه ئی بس دل انگیز توصیف میکند .

خاطرات عجیب ونا آشنا را مجسم میسازد نظیر آن برج و باروئی کد کس نباید بفکر دخول در آن باشد . زیرا در میان آوارها وفصولات پرند گانش ، شاید ارواح شریر منزل داشته باشند . خاطره این برج چون مفاهیم نا آگاه وبمانند بقایای شهری که بکام عدم فرو رفته برخاطر اوسر بار شده بود .

در رهان نامبرده تجسم وتوصیف کاروانها وجرسهای اشتراکی را که در مطلع فجر بشهر وارد میگردند مشاهده میکنیم .

درخت گیلاس را مینگریم که تند بادهای زمستانی آنرا از پای در آورده ولی بکسره

از ریشه‌اش برنکنده‌اند و تنه آنرا بمانند پلی بروی رودخانه افکنده‌اند. این درخت، با اینوصف میوه آورده است. کودک مذکور بکمک دستها وزانوان خزیده و بر فراز مغاکی به‌پیش میرود. از آن مغاک دهشت و هراس بدودست داده ولی سرانجام گیلاسها را که از بیم خطر بر او تحریم شده بود چیده است. هنوز طعم این میوه‌ها در خاطره او بر جای میباشد. آموزشگاهیان بلژیک که فقط عادت بقبول اندیشه‌های معقول دارند، خیلی میل دارند این داستانهای محال را باوردارند، و با طیب خاطر وجود اسبان بالدار و قالیه‌ای پرنده را بپذیرند. در عالم خیال بسرزمینی دور از باغهای کشور خود انتقال یافته، باغهای میوه پرطراوت را مینگرد که هلوهای آن بسیار دیررس میباشد. از دیدن جنگلهای کوچک طراوتبخش و لبریز از امن و امان که در آن نواهای روستاهای مجاور و جاده‌ها بگوش میرسد، دلشان بهم برآمده است.

نویسنده رمان باچنان قدرت درک واقعیات که شبیه بقریحه شاعرانه است، سالیان نوآموزی کودک جوان را در شهر لیژ و سپس در پاریس توصیف مینماید. زندگی در پاریس سراسر رنج و زحمت است ورنگک حزن و غم بر خسار دارد.

باری، کودک جوان بایران باز میگردد و در آنجا تقریباً خود را بیگانه و غریب می‌یابد و کشور دوران کودکی خود را دیگر باز نمیشناسد. آیا در جهان رؤیا و تخیل است که ایران در دوران اقامت وی در اروپا دگرگون شده است.

پدرش از او باخشونت و درشتی استقبال کرد چرا که دیپلم خود را نگرفته بود. پدر بزرگ پدرش که پیرمردی صد ساله بود، در نظری مظهر گذشته‌ای فرسوده و مومیائی شده بود و نتوانست مورد توجه او قرار گیرد. در ضمیر این جوان حساس هیچگونه هماهنگی و توافق میان تمدن فرنگ و ایران حس نمیشد.

مردمان کشورش افکار او را درک نمیکردند و او را نیز با آنان توافقی نبود. زندگی بچشم او غیر قابل دفاع آمد.

مالالتی مرگبار و سودای مرگ او را از پای می‌افکند.

پنداشت دردالانی پرپیچ و خم دورمیزند و در آنجا هیچ چیز را بهیچ کجراهی نیست.

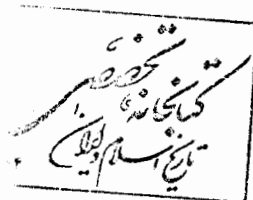
جوان بینوا بجستجوی سنگی برخاست تا سر بر آن گذارد و باستراحت پردازد ولی دریغا آنرا نیافت. روزی از همه چیزبیزار گشت و خود را بچنگ مرگ سپرد. در اینجانبوسنده با لطف بیان از سرانجام این زندگانی برای ما داستان میزند!

باید این کتاب را مطالعه کرد، کتابی که در آن با ظرافت و لطف سخن و طرحهای دلانگیز، درام دو تمدن، تمدن فنی و صنعتی فرنگ و تمدن شاعرانه و معنوی ایران که معالاصف راه نیستی میسپرد، مصور و مجسم شده است.

اما آیا از من نمی پرسید: نویسنده این کتاب کیست؟ خانم پا کروان در طهران، بدنیا آمده و مادر بزرگش فرانسوی بوده است. وی پس از ازدواج با یک سیاستمدار، در ترکیه و مصر و اتریش و آلمان زندگی کرد. در سال ۱۹۲۶ بخاطر تحصیلات فرزندانش که یکی از آنان همین تیمسار پا کروان است، چندی در لیژ و پاریس رحل اقامت افکند و سپس در سال ۱۹۳۳ بایران بازگشت.

خانم پا کروان معلم زبان فرانسه و تاریخ و هنر و بحقیقت «شاهزاده» ناکام بود که در سال ۱۹۴۸ بدربافت جایزه ریوارول نایل آمد.

وی در طهران، در ژوئیه ۱۹۵۸ سرای فانی را بدرد گفت. از هم اکنون میتوان یقین داشت که مصنفات وی پس از مرگش زنده خواهند ماند. کتاب «شاهزاده» و «نسل چهارم» کتابهایی هستند که هرگز از گذشت زمان گزند نخواهند دید. این کتابها شواهد و مظاهر کشوری هستند که مامردم فرانسه بدان دلبستند و هزاران پیوند فرهنگی و احساساتی بآن داریم.



آثار مرحوم خانم پاکروان

Romans

Le Prince sans histoire (Prix Rivarol 1951) . La nouvelle édition, Paris, 1948 .

La Quatrième génération. Buchet - Chastel (Correa) Paris, 1959

Biographies

Agha Mohammade Ghadjar. Editions de l'Institut Franco-Iranien, Téhéran, 1953.

Abbas Mirza, un prince réformateur. Tome I; Editions de l'Institut Franco-iranien, Téhéran, 1958

Plaquettes

Vieux Téhéran. Editions de l'Institut Franco - Iranien, Téhéran, 1951.

Kazvine, capitale oubliée. Editions de l'Institut Franco - Iranien, Téhéran, 1954